

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اَللّٰهُمَّ كُنْ لِّوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فى هَذِهِ السَّاعَةِ وَفى كُلِّ
سَاعَةٍ وَّليّاً وَحَافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَليلاً وَعِناً حَتّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فيها طَوِيلاً.

آغاز ظاهری ولایت امری و امامت حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فداه را تبریک عرض
می‌کنیم و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و موالیان آن بزرگوار و آباء گرامش بوده
باشیم و جزو کسانی باشیم که در راه اهداف و آرمان و مقاصد آن بزرگوار کوشا باشیم و
مورد رضایت‌مندی آن بزرگوار ان شاءالله بوده باشیم همگان.

خدمت آن بزرگوار تعزیت و تسلیت عرض می‌کنیم که قلب آن بزرگوار محزون و
اندوهگین است به واسطه‌ی این ظلم‌ها و تعدّیاتی که از جانب نواصب و اعداء اهل بیت و
منحرفین از اسلام بر شیعیان و موالیان آن بزرگوار در جاهای مختلف، من جمله
افغانستان، قندوز و قندهار که دیروز واقع شده و عده‌ای واقعاً از کسانی که برای نماز به
مسجد آمده بودند، حالا آن‌هایی که شهید شدند ان شاءالله در روح و ریحان الهی هستند
ولی این مصائب خانواده‌های بسیاری را گرفتار می‌کند سرپرست خانواده‌ها و واقعاً
مصیبت بزرگ و عظمایی است که انسان اگر خون گریه کند جا دارد برای مظلومیت این
شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام، متضرّعانه از درگاه خدای متعال به جلالت
حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فداه دعا می‌کنیم که خدای متعال شرّ این اعداء را به
خودشان را برگرداند. و مسلمین را ان شاءالله در امن و امان خودش قرار دهد بخصوص
شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام را و همچنین این بیماری کرونا که عالم‌گیر شده
و مشکلات فراوانی را برای بشر ایجاد کرده به برکت آن بزرگوار این مشکله را هم به
زودی برطرف فرماید ان شاءالله. و همان‌طور هم که از طرف حوزه مبارکه اعلام شده
فردا از ساعت ده ظاهراً درس‌های حوزه تعطیل هست اعتراضاً به این جنایت‌ها فجیعانه و
تجمعی هم ظاهراً در مدرسه‌ی فیضیه برقرار است که ان شاءالله شرکت می‌فرمایید.

بحث در این بود که آیا رضایت باطنی اصیل در مواردی که فضولی معامله‌ای را انجام
می‌دهد کفایت می‌کند برای صحت فعلیه‌ی آن معامله أم لا؟ که شیخ اعظم و امام قدس
سرهما قائل به کفایت شدند. و لکن معروف این است که کفایت نمی‌کند. شاید یک قول
سومی هم در مسئله باشد که تفصیل است.

که اگر این عقد از خود مالک سر زده و نیز عدم صحت فعلیهی آن بخاطر بعض موانع بود مثل این که حق کسی بر روی آن بوده مثل عین مرهونه که خود مالک بیاید بفروشد. این موارد با آن رضای باطنی برطرف می شود آن مانع و صحیح است و الا فلا. که این هم بسیاری از بزرگان فرمودند.

قائلین به صحت به ادله ای استدلال کردند که دلیل اول «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده، 1) بود. در «أَوْفُوا بِالْعُقُود» گفتیم بحسب حصر عقلی چهار احتمال وجود دارد که احتمال دوم آن تقویت شد. ولی این که احتمال دوم حالا بالتحدید چه هست محل صحبت هست که آیا «أَوْفُوا بِالْعُقُود» اضافی عقد و متعلق آن به مالک لازم است؟ اوفوا بعقودکم علی ما يتعلّق بکم، این است معنای آن؟ یا نه اعم از این است؟ اسناد به آن معنا نمی خواهد. بلکه «أَوْفُوا بِالْعُقُود» که شما بی ارتباط با او نیستید حالا یا عقد خود شما هست یا مرضی شما هست یا مجاز است از قبل شما هست یا به امر شما محقق شده یا به توکیل شما محقق شده مباشرة بوده بالتسبیب بوده یک جوری به شما مربوط است.

خب عده ای از بزرگان آن مطلب اول را فرمودند. و مرحوم امام قدس سره معنای دوم را، در فقه الآیه معنای دوم را تقویت می فرمایند که حالا معنای دوم هم خودش دائر مدار یک سعه و ضیق هست البته که حالا بگوییم انتساب لازم نیست به آن معنا که بشود عقدکم. اما در عین حالا چقدر هم توسعه دارد بعید نیست که اصل مطلبی که در فرمایش امام هست مطلب تمامی باشد که ما دلیلی نداریم بر این که عقودکم باید این عنوان صادق باشد که عقد شما هست. اوسع از این است. اما در عین حال آیا توسعهی آن به جوری هست که به هر شکلی هم اجنبی از انسان نباشد کافی باشد برای صحت و مشمول این آیهی شریفه باشد این هم واضح نیست. ولی اصل مطلب به نظر می آید که فرمایش ایشان فرمایش تمامی است.

س: ???

ج: حالا تا وارد آن بحث می شویم.

این از نظر فقه الآیه. حالا برای تقریب استدلال به این آیه بعد از این که فقه الآیه روشن شد.

س: ???

ج: چرا، حالا مطرح می کنیم.

برای استدلال بنابر معنای دوم تقاریبی برای استدلال به این آیهی شریفه هست. تقریب اول تقریبی است که انتساب به محقق اصفهانی و بعضی دیگر دارد و آن این است که انتساب... ما می گویم از آیه انتساب درمی آید. ولی انتساب به دو قسم است؛ یک انتسابی که مجوز اسناد فعل به شخص می شود که بگوییم عَقَدَ یا در آیه بگوییم اوفوا بما عَقَدْتُمْ، این جور انتساب ها احتیاج دارد به این که یا بالمباشره باشد یا بالتسبیب باشد یا به قهر و غلبه باشد به جوری که آن شخصی که انجام می دهد مخلصی ندارد مجبور است که فعل اسناد داده می شود به آن آمر یا توکیلی در کار باشد. اما جایی که این ها نباشد خوب فعل نمی توانیم نسبت بدهیم اما ممکن است که با اجازه یا رضایت یا امضاء با انفاذ نسبت داده باز هم بشود و آن معنای اسم مصدری است که از فعل ... بله بیع نمودن، فروختن، خریدن، که معنای مصدری هست این ها درست است این ها با یکی از اموری که گفتیم

لازم داریم. اما بیع، فروش، خرید که اسم مصدر است این‌ها احتیاجی ندارد به آن امور اسناد آن. این با اجازه و انفاذ و رضایت و این‌ها می‌گوییم این عقد اوست این بیع اوست این خرید اوست. بنابراین مشمول آیهی شریفه هست. و محقق اصفهانی می‌فرماید این روایت مبارکه «الصَّيِّعَةُ لَا يَجُوزُ اِثْبَاتُهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهٖ أَوْ رِضَى مِنْهُ» این ناظر به همین مسئله هست. الا عن مالکها، خودش، او بامر منه او رضی منه، و لو این‌که از خودش خریدی. که این محقق که این‌جا را چی کرده تا «أو بأمر منه» را گذاشته توی پراتنز، «أو رضی منه» را خارج از پراتنز قرار داده. و آدرس را روی بامر منه قرار داده است. این اشتباه است این رضی منه جزو روایت است. و باید داخل پراتنز باشد. این تقریب اول است.

خب پس بنابراین مشمول آیهی شریفه می‌شود. آیه می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی بالعقود المنتسبة اليکم، بعقودکم. به جوری که بشود گفت عقد شماست بیع شماست خرید شماست فروش شماست. و این‌جا گفته می‌شود. این تقریب اول.

این تقریب را امام شدیداً مورد مناقشه قرار دادند و فرمودند به این‌که؛ نمی‌شود گفت مصدر از کسی صادر می‌شود و اسم مصدر به کسی دیگر اسناد داده می‌شود. مصدر و اسم مصدر یک چیز هستند. مثلاً این إغتسل، خب اغتسل غسل درست می‌شود. غسلش را می‌گوییم مال آن هست. بخصوص ایشان می‌فرمایند که شاهد بر این مسئله، علاوه بر این‌که این مسئله عقلی است و این قابل گفتن نیست خود اجازه و انفاذ هم اصلاً توی آن افتاده که من عقد او را انفاذ می‌کنم، عقد او را گذرا می‌کنم. نه این‌که می‌شود عقد من. همان کاری که او کرده آن را امضاء می‌کنم. آن وقت چطور می‌شود که آقای مجیز، آقای ممضی این را عقد او دارد می‌داند و مفروض او این است که عقد او هست و او را من دارم گذرا می‌کنم در عین حال بشود مال این؟ این خلف این فرض هست که مال آن است ولی من آن را نافذ قرار می‌دهم. پس بنابراین این طریقه طریقه‌ی درستی نیست این بیان.

خب این اشکال ایشان اشکال واردی هست ظاهراً، منتها ائما الاشکال در این است که آقای اصفهانی چنین حرفی زده؟ معنای اسم مصدری فرموده؟ توی کلام آقای اصفهانی که ما صدرآ و ذیلاً نگاه کردیم این مطلب در نمی‌آید. بلکه مطلب ایشان همان مطلبی است که در تقریب ثانی خواهیم گفت که خود امام هم رضوان‌الله علیه از کلمات ایشان درمی‌آید که تقریب ثانی یک تقریب درستی است.

تقریب ثانی این است که ...

س: ???

ج: ایشان آن‌جا را هم قبول ندارد می‌گوید آن‌جا هم مال موکل نیست.

س: ???

ج: نه این‌که اسم مصدر مال یک کسی باشد، مصدر مال دیگری باشد این درست است.

س: ???

ج: وکیل بایع است.

س: ???

ج: نه انتساب به آن هم ندارد ولی کار وکیل نافذ است برای موکل.

س: ???

ج: کم می‌گوییم نیست دیگر. ما گفتیم معنای دوم که محل کلام است که این چیزی که این جا هست سعه و ضیق آن چه جوری است.

س: ??? صحت بیع وکیل را از باب این که «أَوْفُوا بِالْعُقُود» ???

ج: نه عقودکم نیست ولی مشمول است.

س: مثل امام ???

ج: بله ولی نه این که ...

راه دوم این است که ما در باب انشائیات به واسطه‌ی انشاء یک چیزهایی را در عالم اعتبار ایجاد می‌کنیم که آن وزانش وزان اسم مصدر نسبت به مصدر نیست. مثلاً با صیغه‌ی نکاح زوجیت که یک علاقه‌ی خاصه‌ای است بین زوج و زوجه در عالم اعتبار محقق می‌شود. یا در باب بیع به واسطه‌ی بعث که بایع می‌گوید و اشتريت یا قبلت که او می‌گوید یک معافده و قراری محقق می‌شود که بعد وفاء به او می‌شود یا فسخ می‌کنند می‌گوید فسخت یا اقاله می‌کنند هر دو می‌گویند باشد دست از آن قرار برمی‌دارند. که این یک مُنشأیی است. که به واسطه‌ی اسباب خاصه‌ای در هر بابی در هر جایی آن مسبباً از آن سبب محقق می‌شود. و یترتب بر آن نقل و انتقال مثلاً یا فلان اثر یا فلان اثر.

تقریب ثانی این است که می‌گوید عقد آن هست آن پیمان که به واسطه‌ی بعث و اشتريت در وعاء اعتبار عند العقلاء محقق می‌شود. حالا این با اجازه می‌شود عقد او، می‌شود بیع او. این عقد و این بیع که می‌گوییم می‌شود بیع او و عقد او، این نه آن مصدر است، نه آن اسم مصدر است که یکی است که در محل خودش گفته شده که مصدر و اسم مصدر تفاوتی با هم ندارند یک شیء واحد را گاهی لحاظ می‌کنیم به این که دارد از او حیث سر زدنش از آن را نگاه می‌کنیم می‌شود مصدر، یک وقت به خودش می‌نگریم کار کائن غمض عین می‌کنیم از این که از او دارد سر می‌زند می‌شود اسم مصدر. این اصلاً آن نیست. این یک چیزی است مسبب که در عالم اعتبار محقق می‌شود و به آن گفته می‌شود عقد که خود امام هم قدس سره در همین جاها در دو جای کلامشان این مسئله را دارند. اگر یادتان باشد یکی در بحث ایقاع که آیا ایقاع فضولی قابل تصحیح است یا نیست؟ آن جا ایشان فرمودند که «الا أن يقال» در صفحه‌ی 129، قبل از آن را هم قبلاً خواندیم و مطالعه هم بعد می‌فرمایید. «الا أن يقال أن ما له البقاء اعتباراً فی العقود هو الوجود الانشائي المنشأ بالالفاظ و يكون موضوعاً لبناء العقلاء على ترتيب الآثار أى اعتبار النقل عقبيه اذا صدر من الاصيل و هذا هو الباقي و تلحقه الاجازة لا القرار و العهد الذى له وجود حقیقی ینعدم بتمامية العقد أو بال؟؟؟ عنه و ليس العقد هو القرار و العهد» قرار گذاشتن و عهد نمودن «بل هو العبارة عن العقدة الحاصلة بين العینین باعتبار التبادل الاعتباری و هذا المعنى أى المنشأ أى الوجود الانشائي الذى هو موضوع اعتبار الاثر لدى الشارع ؟؟؟ عقلاء موجود فی الايقاعات ايضاً» می‌گوییم در ایقاعات هم چنین چیزی موجود می‌شود.

پس آن اشکالی که آنجا گفته می‌شد در باب ایقاعات که چه چیزی را می‌خواهد انفاذ بکند آن الفاظ و این‌ها که تمام شد. آن فک الرقیة، آن هم که حاصل نشده بوده. اشکال این بود دیگر. جواب آن را چه دادند؟ گفتند نه یک چیزی این‌جا توی عالم اعتبار درست می‌شود. آن موجود است همان‌طور که در باب عقود موجود است توی باب ایقاعات هم آن موجود است. این اجازه به آن می‌خورد. یکی این‌جا ایشان فرمودند در آن‌جا. یکی در آخر همین بحث راجع به همین بحث کفایت رضایت و اجازه‌ی در باب فضولی و این‌ها... می‌فرمایند «نعم یمکن أن یقال أن الاجازة موجبة لإستناد العقد السببی أو المسببی أی المُنشأ بالاسباب أو هما الی المالك» مسببی آن منشأ است یا سبب «و فی الرتبة المتأخرة عنه یحصل الاثر عرفاً أو شرعاً» خب اگر ما این‌جوری گفتیم که خود ایشان قبول کردند، دیگر این اشکال وارد نمی‌شود. و الظاهر و الله العالم این‌که آقای اصفهانی این را می‌خواهد بگوید نه آن معنا را. البته امام در کلام‌شان اسم آقای اصفهانی را نبردند ولی مطلبی که می‌گویند مطلبی است که می‌خورد به همین آدرسی که داده شده است. نحوه‌ی بیان ایشان می‌خورد به حرف‌های آقای اصفهانی.

س: این اسم مصدر هم در واقع به مثابه‌ی سبب هست درست است؟

ج: ایشان کأن....

س: ???

ج: یا اصلاً کاری به آن نداریم.

س: نه منظور اگر حالا بخواهیم آن را لحاظ بکنیم نسبت اسم مصدر با آن مُنشأ به مثابه‌ی سبب و مسبب است دیگر، چون اسم مصدر همان مصدر است با یک زاویه‌ی دید دیگری؟

ج: بله ولی همان است اما این منشأ یک چیزی آخری است. اصلاً مسبب است.

س: عرض می‌کنم تفاوت عقد با حاصل از عقد به نظرم باید یک کمی مفصل‌تر بحث بشود. همین فرمایش امام را که حضرت‌عالی خواندید بیش‌تر به نظر می‌رسد که ایشان می‌خواهد حاصل از عقد را که آن نقل و انتقال است ...

ج: نه تصریح دارد نقل و انتقال باز در رتبه‌ی بعد از آن مُنشأ و عقدی است که حاصل می‌شود.

س: شما در عبارت فرمودید تبادل، الان ???

ج: نه آن چیز دیگر....

س: آن‌را که منشأ در عالم اعتبار ایشان فرض کرده یک تبادل است که غیر از عقد هست باز.

ج: نه، آن عقدی که ایشان می‌فرماید آن چیزی است که آن تبدلی است که اعتبار شده بین این دو تا، این مُنشأ هست که این به جای آن، این به جای این. این منشأ این است. آن وقت اثر این نقل و انتقال است.

س: من سؤال این است که آیا این همان عقد است یا با عقد فرق می‌کند؟

ج: این همان عقد است. عقد را ایشان این می‌گیرد.

س: آن وقت باز این سبب برای نقل و انتقال عند العرف؟؟؟

ج: بله آن وقت این موضوع این تازه سبب می‌شود برای نقل و انتقال عند العرف. یعنی نقل و انتقال عند العرف در مرحله سوم است. یک انشاء می‌کنیم، با این انشاء ما یک مُنشأیی پیدا می‌شود اثر آن مُنشأ چه هست؟ نقل و انتقال است.

س: اگر شرایط را داشته باشد عقلاء هم صحّه می‌گذارند.

ج: بله. آن وقت حالا یا بین عقلاء یا شرع هم می‌آید.

س: ولی سابقاً شما توی بحث؟؟؟ آن بحث اکراه و این‌ها ظاهراً عقد را این نمی‌دانستید جمع‌بندی خود حضرت عالی. ظاهراً این را عقد....

ج: چی را عقد نمی‌دانستیم؟

س: این تبادل را که انشاء شده در عالم اعتبار عقد نمی‌دانستید.

ج: خیلی خب تناقض نیست شما دارید می‌گویید شما نمی‌دانستید ما داریم امام را می‌گوییم.

خب اگر این را گفتیم که آقای اصفهانی هم این را بخواهد بفرماید پس دیگر آن شبهه‌ی قبلی نیست. این خودش یک بیانی است. و «أَوْفُوا بِالْعُقُود» این عقد است می‌گوید به این عقد وفا کنید. خب حالا إثم الکلام در این است که باز آیا با اجازه با انفاذ با رضایت، آن هم رضایت درونی که ابراز نشده این باز می‌شود عقد شما یا نه؟ ما می‌گوییم باز هم عقد شما نشده. اشکال آن کم‌تر از قبلی هست ولی در عین حال اسناد به این معنا که آقای اصفهانی هم بخواهد بفرماید که بخصوص با آن رضای باطنی می‌شود عقد شما، این نه.

س:؟؟؟

ج: حتی در اجازه.

س: یعنی جزماً می‌گویید نیست؟

ج: بله.

س: یعنی جزماً می‌گویید عقلاء این را به این؟؟؟

ج: بله. چون اجازه را اگر شما بگویید اجازه خودش انشاء ...

س: نه انشاء که نمی‌گوییم اجازه‌ی؟؟؟

ج: احسنت کاری که او کرده، عقدی که او انجام داده، ولی عقدش روی مال من هست من آن را انفاذ کردم، نه این‌که مال من شد.

س: حاج آقا این مغالطه‌ی فرمایش امام همان قسمت سابق هم که فرمودید عرض کردیم ببینید دو حیث است این‌که امام می‌گوید این‌که اصلاً خلاف وجدان تمام منفذین

است که می‌آیند انفاذ فعل غیر می‌کنند پس چطور فعل غیر است؟ و با حصه‌ی فعل غیر بودن می‌خواهد حصه‌ی نقیضش، ضدّش که فعل تو هم باشد؟؟؟

ج: نه چه اشکالی دارد؟ اصلاً آن به ذهن می‌آید که فعل غیر روی مال من هست انفاذ کرده.

س: نه این اشکال که می‌گوید انفاذ فعل غیر می‌کند پس فعل تو نیست جواب آن این است قبل از این‌که من بخواهم اجازه‌ای بکنم این فعل بما هو فعل این را نگاه می‌کنم آقای رفته مال من را فروخته، من مطلع شدم من انفاذ فعل غیر را که بعد الانفاذ بحث می‌کنیم که این حالا؟؟؟

ج: ندارد.

س:؟؟؟ زمان قبل از انفاذ یا بعد از انفاذ؟ امام تمسکاً به زمن قبل از انفاذ که فعل غیر است می‌آید اثبات می‌کند این‌که پس نمی‌تواند انتساب به تو داشته باشد در حالی که این بعد الانفاذ است.

ج: بله.

س:؟؟؟

ج: بعد الانفاذ هم داریم می‌گوییم بله. نیست.

س: نه یک وقت هست که شما می‌گویید من از عقلاء این را استفاده نمی‌کنم و خلاف؟؟؟ این یک حرف است یک وقت هست که تمسک می‌کنید به این دلیل که فرمایش امام هم این است می‌گوید چون‌که این انفاذ فعل غیر است پس نمی‌تواند بعد الانفاذ فعل تو بشود چرا نمی‌تواند بشود؟ این قبیلش بوده این بعدش هست.؟؟؟

ج: نه این‌که نمی‌تواند بشود نیست. یعنی توی عقلاء نسبت نمی‌دهند. برای چی بشود فعل من؟ اجازه و انفاذ من چه چیزی را ایجاد می‌کند که چیزی را که مال من نبود به این بشود مال من؟ اسناد برای من درست نمی‌کند.

س:؟؟؟ کلاً الان توی عرف که این‌جوری نیست. بیایند بگویند حالا اجازه می‌کند اصلاً اصل اجازه کردن این‌ها اصلاً مشهور نیست ما؟؟؟ ولی در وکالت که صد در صد این‌جوری هست.

ج: نیست در وکالت هم نیست.

س: در وکالت نمی‌گوییم این بیع مال تو هست؟

ج: نه، فعل وکیل است.

س:؟؟؟ فعل منشأیی، نه سبب. بله سبب را قبول داریم سبب آن فعل اختیار صدر من مبادی اختیاری خود این فاعل این مباشر. این درست است. اما منشأ اعتباری در بین عقلاء این معتبر را، این منشأ؟؟؟

ج: بله حالا ببینید آن‌جا ممکن است که در جایی که وکالت باشد بگوییم آن منشأ چون این

وکیلش می‌گوید که برو آن کار را انجام بده اسناد به این داده بشود آن‌جا اشکالی ندارد حالا بگوییم. فعلش نه. فعل مصدری و اسم مصدری آن مال این نیست. اما آن کار، چون مثل تسبیب می‌ماند وکیلش کرده که برود آن کار را انجام بدهد اما اجازه که این حرف‌ها نیست. اجازه یعنی کأنّ انفاذ می‌کنم. چیزی که محقق شده من هم در علل تحقق آن نبودم...

س: حاج آقا چرا دارند امضاء می‌کنند؟ عقلاء از این امضاء دنبال چه هستند؟ بپرسید.

ج: دنبال این هست که

س: ??? بله این‌ها می‌خواهند اثر را حمل بکنند اما اثر علت دارد این‌که می‌خواهد ???

ج: اجازه شما را پایبند می‌کند.

س: نه این‌جوری نیست. ??? انصافاً به عقلاء مواجهه کنیم این‌جور می‌بینند می‌گویند بابا این باید مال من باشد فعل من باشد منشأ من باشد.

ج: نه.

س: فعل منشأیی نه انشائی.

ج: نه.

س: یعنی و الا و لو آن استبعادی که می‌فرمودید که از «أَوْفُوا بِالْعُقُود» کسی دیگر است عقد کسی دیگر است من وفات بکنم؟ استفاده چه بود که قبول می‌کردیم؟ این بود که این باید عقد تو باشد که وفا بکنی.

ج: نه اول کلام است این حرف.

س: ???

ج: آن استبعاد درست است.

س: ???

ج: نه آن‌جا این است که هم مال اجنبی هست مال دیگری هست روی مال دیگری هست شما هم انفاذ نکردی، شما هم اجازه نکردی، هیچ هیچ ولی می‌گویند... ولی آن‌جا چه ربطی به این‌جا دارد؟

س: ???

س: شما یک سؤال را اگر بفرمایید که اگر یک منشأ منسوب به من باشد تا این‌که یک منشأ منسوب به من نیست اما من به تمام لوازم و آثار و غیر و ذلک آن خودم را متعهد می‌دانم این دو با هم چه فرقی می‌کند؟ که الان ما هنوز خیلی داریم تلاش می‌کنیم دنبال این انتساب بگردیم؟ سؤال این است که انتساب به دست آمد یا نیامد چه فرقی می‌کند؟ با این‌که بگوییم نه منتسب نیست ???

ج: برای این که مقدمه‌ی اولای استدلال درست بشود این آقایان می‌گویند مستظهر از آیه‌ی شریفه این است که اوفوا بعقودکم؛ عقد خودتان. حالا عقد خودتان یعنی آن اسم مصدری خودتان؟ آن تقریب اول بود. یا نه به آن منشأ خودتان که تقریب ثانی هست. چون مستظهر از آیه می‌گویند این است؛ عقودکم. می‌گوییم که باز هم کم درست نشد. فلذا تقریب ثانی هم نادرست است.

س: و لو اقل اشکالاً؟؟؟

ج: و لو اقل اشکالاً.

تقریب سوم: تقریب سوم تقریب مرحوم امام است می‌گوید نه. اصلاً آیه از کجای آن درآمده که عقودکم، بعقودکم؟ آیه انصراف دارد از آن که اجنبی بالمره است انسان. ولی عقدی که و لو خودش انجام نداده ولی مورد انفاذش قرار گرفته که توی عقلاء هم هست. که یک کسی دیگری دارد می‌گوید خب قبول کردم باشد.

س:؟؟؟

ج: این کم را ایجاد نمی‌کند.

س: ربط را ایجاد می‌کند؟

ج: ربط را ایجاد می‌کند.

می‌گویند خب حالا این عقدی را که خودت قبول کردی اوف به. آیه هم همین را دارد می‌گوید، بابا عقود را، عقودی را که در عالم هست آن را که انصراف دارد از آن، آن است که اصلاً ربطی به تو ندارد. اما آن عقدی که خودت آمده انجام دادی یا اگر دیگری انجام داده آمده پذیرفتی آن را، انفاذ کردی آن را، چرا این را بگوییم که آیه شامل آن نمی‌شود؟ می‌شود، ولی فرموده خب آن جایی که خودش انجام داده که روشن است می‌شود. آن جایی که مجاد، یعنی دیگری انجام داده و این اجازه کرده اظهار کرده که قبول دارم این هم بله توی عقلاء این چنین عقدی بدون این که بگویند عقد تو شد می‌گویند خب حالا که قبول کردی که کار او را قبول کردی دیگر باید ملتزم آن باشی. حکم عقلاء هم این است که باید وفا بکند آیه هم که خب دارد همین را می‌گوید عقلاء قبول می‌کنند منصرف است از این نمی‌بینند. بین خودمان هم همین جور است خودمان هم داریم می‌گوییم باید وفا بکنیم. خب منصرف نمی‌دانند از این. چون کار عقلانی هست توی عقلاء هم همین جور است.

اما این که ایشان می‌فرمایند که حالا اگر توی دلش هم راضی بود نیامد بگوید، اظهار نکرد ایشان، می‌گویند این هم انصراف ندارد.

س: نه اظهار رضا که حاج آقا امضاء خیلی فرق می‌کند. ایشان قطعاً باید نظرش این باشد که رضایی که آن طرف مقابل و دیگران هم مطلع از آن بشوند.

ج: بله آن که اظهار است. آن اجازه است.

س: نه اظهار رضا غیر از امضاء هست. آن که امروز مشهور آقایان فقهاء هست امضاء است و گرنه رضای در قلب من که هیچ کسی از آن خبر ندارد؟؟؟

ج: ما هم همین را داریم می‌گوییم. امام رضوان‌الله علیه فرموده ما تمسکاً به آیه می‌گوییم آن جایی که در قلبش هم راضی هست و لو اظهار نکرده بگوییم کافی است.

جواب ما این است که ما این‌جای آن را... چرا؟ برای این‌که توی عقلاء هم نمی‌بینیم این را، یا مشکوک است.

س: نه بقیه مطلع هستند از رضای من یا نه؟ سؤال این است.

ج: از کجا؟ از علم ایقوف؟

س: نه به هر دلیلی؟

ج: پس چی؟ من که نگفتم.

س: به ظاهر حالم. حالا به هر دلیلی. سؤال من این است تفسیر باید کرد.

ج: حالا من توضیح بدهم این را.

بینید ما توی عقلاء دو چیز داریم برای تصرفات فیزیکی همین که بدانند این راضی است طیب نفس دارد. مثلاً می‌خواهد روی فرشش بنشیند می‌خواهد مثلاً یک چیزی دارند میل بکنند بخورند، می‌گوید می‌دانم که راضی هست. برای این‌گونه تصرفات کافی می‌دانند رضایت باطنی را. که شارع هم اتفاقاً همین را امضاء کرده و فرموده. «لا یحلّ مال امرء مسلم الا بطیبة نفسٍ منه» این‌جاها را می‌گیرد. مسلم این موارد را می‌گیرد که به طیب نفس او بوده. اما در نقل و انتقالات ملکیت ...

س: علم دارم که راضی است به این امر انتقال، چه اشکالی دارد؟

ج: نه، چه اشکالی دارد که نمی‌گوییم. منتها اگر کسی توی خانه نشسته فهمید که یکی کسی مالش را فروخته ولی توی قلبش هم راضی هست. دیگر می‌گویند تو حق نداری زیرش بزنی، تو ملتزم هستی، می‌گوید نه، می‌گوید درست است که من خوشم می‌آمد ولی بدون اجازه‌ی من برای چه این کار را کردی؟

س: حالا اگر رضای خودش را ابراز کرد؟

ج: اگر ابراز کرد آن حرف آخری است.

س: امضاء غیر از ابراز و رضاست. گفت بله من شب خبردار شدم راضی بودم. ولی امضاء نکردم آن مشهوری که؟؟؟

ج: نه این‌که دارد می‌گوید که راضی بودم. إخبار دارد می‌کند. یک وقت می‌گوید راضی بودم از باب این است که... اولاً از بحث خارج است. آن‌ها فرغ آخر.

س:؟؟؟

ج: حالا اگر می‌گوییم راضی بودم یعنی دارد کنایه می‌زند با همین می‌خواهد اجازه بکند؟ یا نه می‌خواهد بگوید که آن موقع من راضی بودم؟ نه باشد نه فایده‌ای ندارد. همین تأمل خوب است دیگر. پس معلوم است که استدلال نمی‌توانید بکنید.

س: یعنی می‌گویند که نقل و انتقال حاصل نشده.

ج: بله می‌گویند حاصل نشده.

س: یعنی من راضی هستم که مثلاً آدم نشستم به رفقا می‌گویم چقدر خوب بود یک کسی این خانه‌ی ما را که مثلاً یک میلیون ???

ج: بله می‌گویند راضی بودم ولیکن غلط کردی که به گفته‌ی من و وکالت من فروختی؟ تو چکاره بودی؟

س: این‌ها عقلانی نیست.

ج: چرا دیگر. به آن فضول می‌گویند من راضی بودم ولی تو غلط کردی که این کار را کردی.

س: من توی دلم راضی بودم خانه‌ی من را فروخته، من ملتزم باشم. ???

س: خانه‌ی من یک تومان می‌ارزد یک کسی ده تومان می‌آید معامله می‌کند شیرین، که قطعاً از علم ایقوف هم نیست می‌داند که پس من راضی هستم به این معامله. حالا منم کارم دلالی هست قطعاً راضی هستم و دنبال این هستم که بهتر بفروشم. نه توکیل کردم این آقا را و نه امضاء کردم. این‌جا آیا می‌گویند که این تصرفات متوقف است بر این‌که این آقا دوباره بیاید بگوید من اجازه کردم و شما نمی‌توانید تصرف کنید عقلاء این‌جوری می‌گویند؟

ج: چه اشکالی دارد؟

س: این اصلاً شما به عرف مراجعه نکنید این‌جوری نمی‌گویند. می‌گویند معامله صورت گرفته. اصلاً توقفی را در ذهن‌شان نمی‌بینند. صد در صد ??? اگر رضای صد در صدی باشد اصلاً معامله رضایت ??? مشکل شما این است که ??? فکر می‌کنید و الا در عقلاء اصلاً متوقف نمی‌بینند. اصلاً بیع را منحصر در همین می‌بینند اصلاً نیازی نمی‌بینند به این. می‌گویند متوقف است ... عقلاء واقعاً این موضوع وفا را می‌بینند نه تنها منصرف نمی‌بینند ??? کافی می‌دانند. طرف می‌خواهد این کار را انجام بدهد راضی به این هست چرا منصرف باشد.

س: حالا آمد و معامله‌ی فضولی کرد و آمد به این خبر داد این هم هیچ اصطلاح و هیچ انشاء و امضایی نکرد گفت آقا دستت درد نکند ممنون، احسنت،

ج: نگفت؟

س: این‌ها را گفت.

ج: این‌ها را گفت یعنی امضاء دیگر.

س: نه امضاء نیست.

ج: چرا هست. عرف یعنی این‌که وقتی می‌گویند دستت درد نکند خیلی کار خوبی کردی.

س: ???

ج: بله.

س: ???

ج: دلالت التزام بر انفاذ داری، کار خوبی کردی پس چیست؟

س: اظهار رضا را ??? آقایان می‌گویند امضاء باید بکنی، انشاء باید بکنید.

ج: دقت کنید؛ یک وقتی هست که... دو تا بحث است این‌جا. یکی اظهار الرضی حتماً ملازمه‌ی عقلیه دارد با انفاذ؟ می‌گوییم ندارد. اما بحسب ظهور عرفی وقتی که اظهار رضا می‌کند این ظاهرش این است که دارد انفاذ می‌کند. و الا ملازمه ندارد می‌تواند تصریح بکند بگوید من راضی هستم ولی انفاذ نمی‌کنم. من به این کار تو... ولی انفاذ نمی‌کنم.

س: این همین است که آقایان می‌فرمایند عرف این چیزها را نمی‌فهمد.

ج: چرا می‌فهمد. خیلی هم می‌فهمد.

س: ???

ج: حالا این همان‌طور که آن‌روز هم عرض کردیم خب شما فکر کنید که توی سهم امام چه جور تصرف می‌کنید شما؟ کجا امام زمان علیه السلام فرموده که من معاملات را انفاذ کردم؟ فوقش این است که شما می‌گویید از تو راضی هست. اگر بگوییم رضایت کفایت می‌کند رضایت باطنی حضرت، حالا شما به ادله‌ی این‌که عصر غیبت هست و این پول‌هایی که حضرت... خب حضرت می‌خواهد چکارش کند این پول‌ها را؟ و حوزه‌ها بخوابد؟ علماء بخوابد؟ مؤمنین، مؤمنات، مصارفی که حالا ما ادعا می‌کنیم که می‌دانیم حضرت راضی هست خب پول حضرت است خب این‌ها را من دفن کنم کما این‌که بعضی‌ها آن موقع‌ها نظرشان این بود که دفن کنید تا حضرت بیاید به ما بدهد، خب این‌که معلوم است که نمی‌شود. پس چکار کنیم؟ معلوم است که حضرت برای این قبول دارند بنابراین که بگوییم مال شخص امام علیه السلام است یا به حیث امامت ایشان یا... بالاخره مال حضرت است یا آن امامت‌شان حیثیت تعلیلیه است. یا مال شخص است. اما به امامت حیثیت تعلیلیه است برای ایشان، منتها به ارث هم برده نمی‌شود بخاطر این‌که تخصیص خورده ادله‌ی ارث. یا این‌که بگوییم مال امام بما اُتاه امام است. بالاخره حالا شما چه جور می‌خواهید در آن تصرف بکنید؟ این مبنا که می‌گوید رضایت باطنی کفایت می‌کند تصحیح می‌کند این را. اما اگر این را نگفتیم آن چی؟ یک مقداری مسئله‌ی آن‌جا... مگر این‌که بگوییم مال شخص امام نیست این‌ها مصارف هستند این مال زعیم اسلام است. حالا زعیم بالاخره آن بزرگوار است در عصر غیبت نائین آن بزرگوار.

س: ولی غائب.

ج: حالا صاحب جواهر ولی غائب می‌فرماید ولی خب آقایان بعد می‌گویند فقهاء ولی بر امام باشند خب معنا ندارد که بگوییم ولی غائب است. صاحب جواهر از این باب درست کرده. گفته این‌ها پول امام است فقیه ولی غائب است. از این باب. خب آقایان دیگر مثل

آقای خوئی می‌گویند که یعنی چی؟ این ولی بر امام است؟ حتی در این حد هم نمی‌توانیم که بگوییم. ولی غائب آخر داریم.

خب حالا چالش دارد این بحث‌های خمس و تصرفات و این‌ها یک مقداری چالش دارد. علی‌ای حال می‌خواهیم عرض بکنیم این که امام رحمة الله علیه این‌جا فرموده که همان‌طور که عقد مجاز، عقد خود مالک، عقد مجاز، عقدی که اعلام رضایت به آن شده عقد مرضی قلبی، همه‌ی این‌ها می‌گوید که توی عقلاء رایج است. و عقلاء هم چکار می‌کنند؟ این را ملتزم می‌دانند و اگر التزام به آن ندهند می‌گویند که مگر خودت راضی نبودی؟ چرا وفا نمی‌کنی؟ چون این چنینی هست «أَوْفُوا بِالْعُقُود» هم قیدی که دارد در همین حدودی است که در عقلاء هست مازاد انصراف ندارد. پس بنابراین ما به «أَوْفُوا بِالْعُقُود» می‌توانیم تمسک بکنیم.

جواب این است که ما فرمایش ایشان را درست می‌دانیم به این معنا که اوفوا بعقودکم نیست، عقود همان معنای اوسع است اما دیگر حتی آن‌را که رضای درونی دارد و این برای ما یا مشکوک است حداقل اگر نگوییم که عقلاء هم ما این را نمی‌بینیم که اگر من توی دلم راضی هستم دیگر دست من بسته باشد، نه، ...

س: توی دلم راضی هستم و همه هم خبر دارند و من هم می‌دانم.

ج: باز خبر دارم ... حالا این‌جا آن که هیچ کسی خبر ندارد.

خب همین که من توی دلم راضی بودم دیگر بند به من شده این. و لو آن اجنبی بوده و خبر هم نداشته و آمده این کار را کرده. پس بنابراین استدلال به این آیه ... این هم تقریب سوم شد. و هنا تقریر رابع. ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد و عجل فرجه‌م.